وارلیق
VARLIQ
**Dil, Ədəbiyyat, Mədəniyyət və Cəmiyyət Araşdırmaları Dərgisi**
**Dil, Edebiyat ve Toplum Araştırmaları Dergisi**
**Journal of Language, Literature, Culture and Social Studies**
İkinci Dönem. Sayı: 2025: 42(4), ss. 43-48
Telif Haqqı©Varlıq Dergisi

# تراژدی «هیئت» بودن

**اصغر زارع کهنمویی**



تاریخ معاصر آذربایجان، دو شخصیت بسیار موثر دارد که یکی به «سیاست» پا نهاد و با اقدام پراگماتیستی، توانست رویدادی مانند ۲۱ آذر ۱۳۲۴ را خلق کند و دیگری خرقه «فرهنگ» پوشید و مکتبی بنام «وارلیق» آفرید. راهی که «میرجعفر پیشه‌وری» و «جواد هیئت» رفتند، بسیار متفاوت بود؛ هرچه پیشه‌وری عملگرا، نترس، ریسک‌پذیر و راهبر بود؛ هیئت تئوریک، محتاط، دوراندیش و معلم بود. اولی، سختی‌ها و پیچیدگی‌های سیاست متمرکز و دگرناباور پهلوی را نپذیرفت و بر آن خروج کرد و دیگری اما، در متن همین سیاستِ دگرناباور پهلوی زیست، به مواجه منتقدانه با صحابه تئوریک آن پرداخت و با جهاد عالمانه تمام‌قد و تمام‌وقت، برای آذربایجان کارهای بزرگی کرد. این مقایسه، لزوماً به معنای قضاوت درباره پیشه‌وری نیست بلکه تنها برای تبیین چهره‌ای بلندنام بنام هیئت است که جایگاهی گران در تاریخ معاصر آذربایجان دارد. قطعا این دو شخصیتِ بی‌اندازه تاثیرگذار، اگر در هیچ مسأله‌ای، اشتراک نداشته باشند، حداقل در یک مورد، اشتراک عجیبی دارند. آن‌ها هر دو بیرون از «کشور خود» خاک شدند. «ایران» نه توانست پیکر «سیدجعفر پیشه‌وری» را در خود نگه دارد و نه پیکر «جواد هیئت» را. به‌طور طبیعی، شاید نتوان به‌دلایل آن‌روزهای طوفانی، انتظار دفن پیشه‌وری در

ایران را داشت اما عدم دفن پیکر این دانشمند ایران و جهان در وطن خود، بسیار غیرعادی است.

**تراژدی «هیئت‌بودن»**

یک ذهن تاریخی، بیش از هر چیز، به اهمیت و جایگاه شخصیت در تاریخ بها می‌دهد. گاهی اندیشه و تجربه زیسته برخی شخصیت‌ها این‌قدر متفاوت، موثر، تحسین‌برانگیز و البته رنج‌آلود و افسانه‌ای است که ذهن تصویرگر انسان را ناخودآگاه به نقاشیِ تمام رنج‌هایی وادار می‌کند که شخصیت، در مسیرِ شدن بر جان عزیز خود تحمیل کرده است. اینجا است که باید به درستی گفت، این مردان بزرگ در حیات خود، یک تراژدی تمام‌عیار را زیسته‌اند چرا که روح بزرگ زمانه کوچک خود و ناموس حیات در عصر غربت بوده‌اند.

باید امروز که پروفسور جواد هیئت دفتر حیات را بسته است، با صراحت، از «تراژدی هیئت بودن» سخن بگوییم. مرگ هیئت، آغاز تراژدی «هیئت‌بودن» نبود. تراژدی زمانی آغاز شد که «هیئت» دیگر به خرقه طبابت بسنده نکرد و روزی مسیح‌وار در برابر وجدان خود ایستاد و احساس کرد باید کاری بکند. تراژدی زمانی آغاز شد که پزشک شهیر شهر، برای زبان و فرهنگ مردمان وطنش احساس مسؤلیت کرد، همو که برای قلب و تن آنان، جان و جوانی گذاشته بود. او در اوج جوانی به‌دلیل شهرت بی‌اندازه و تخصص بی‌نظیر خود می‌توانست، زیستن را تا آخر عمر، شاهانه و بی«درد» و بی«دردسر» طی کند. او می‌توانست عطف به نیک‌مردی و نیکوکاری‌های بی‌اندازه‌اش، در همه دوره‌های پرتنش تاریخ معاصر، به یک سو برود و برای خودش «یارکشی» کرده و خود را برای همیشه بر تاریخ سیاسی ایران آوار کند. او می‌توانست عطف به شخصیت فرهمند و کاریزماتیک خود، یکی از رهبران شاخص تاریخ معاصر شود و ایده‌لوژی هئیت‌ایسم را بر صحیفه تاریخ بنشاند. اما او چنین نکرد او «جواد هیئت» ماند، تنها، مستقل، پرکار، تولیدکننده، موثر و جاودان. و تراژدی هیئت بودن، از همین جا آغاز شد.



**هیئتی به هیبت یک هیئت**

وقتی هیئت فوت کرد، دوستی در رسای او نوشت: «هئیت به تنهایی یک هیئت بود.» همین سخن مرا یاد سخن دیگری می‌اندازد، سخنی که رهبر فقید انقلاب درباره یکی از نزدیکانش گفت: «بهشتی یک ملت بود» بله، جواد هیئت به تنهایی یک ملت بود. وقتی یک فرد، به‌تنهایی کارویژه یک ملت را برای خود تعریف می‌کند، یعنی اینکه به اندازه یک ملت می‌فهمد و به همان اندازه، احساس اضطرار و احساس مسوولیت می‌کند و به همان اندازه برای خود، پروژه فکری و اجرایی تعیین می‌کند و به همان اندازه از زیبایی‌های زیستن خود می‌کاهد و بر

استواری راهی که باید رفت، می‌گذارد. او مسوولیتی دوگانه را تا آخر عمر بر دوش کشید مسوولیت حفظ سلامت ملت ایران و حفظ زبان مردم آذربایجان.

**دایره‌المعارف رنج**

جراح پنجه‌طلایی قصه ما، مرد «رنج» دیدن بود. او جغرافیای فرهنگی، سیاسی، زبانی، اجتماعی و سرزمینی وطن خود را می‌دید و رنج می‌کشید و نمی‌توانست، راه عافیت برگزیند. او دایره‌المعارف رنج بود و البته، رنج را با مسوولیت سرشته‌اند. او زمانی بازایستاد و به غمباد تاریخی سرزمین خود نگریست و احساس کرد باید بر ویرانه‌های سیاسی آذربایجان پس از دهه بیست، ساختمانی از جنس فرهنگ بنا کند و بنای چنین ساختمانی برای پنجه‌های طلایی مرد رنج، بسیار سنگین بود.

**فرماندهی که خود را سرباز می‌دانست**

پرسش بزرگ این است: هیئت چه کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، باید همه تاریخ آذربایجان را با همه دردها و تراژدی‌هایش دوباره نوشت و اینجا در متن این تحلیل تاریخی است که ما هیئت بودن را تراژدی می‌دانیم. چون او به تنهایی همه این تاریخ تلخ را در ذهن زیبای خود تحلیل کرد و برای رهایی سرزمین خود استراتژی چید و خود نخستین سرباز این استراتژی شد. او در طاقچه ننشست، دست روی دست نگذاشت، تئوری نپرداخت، مانیفست ننوشت و فرمان صادر نکرد؛ او بازایستاد و خود را به جای این‌که فرمانده بخواند، سرباز دید و سرباز شدن برای یک دانشمند طراز اول، بسیار تراژیک است.



**بنیادگذار مکتب**

هیئت بنیادگذار است، مولف مکتب رهایی از سیاست و رنج است. در یک سو، بنیانگذار جراحی قلب ایران است و در سوی دیگر، موسس «وارلیق» است، مکتبی به قامت بلندمردی که زمانی می‌گفت؛ «آرزو دارد تنها ۲۰ نفر دور میز فرهنگ آذربایجان اندیشه کنند.» وارلیق تنها یک مجله نیست، مکتب رهایی است، مکتبی که در اوج ناامنی و ویرانی با همت یک ابرمرد پایه‌گذاری شد. تالیف مکتب، کار پیامبرانه است و کار پیامبرانه، تنها در متن یک تراژدی حماسی قابل تعریف است. دردهای عمیق این تراژدی حماسی را تنها شانه‌های یک ابرمرد تحمل می‌کند. حقیقت این است، کمتر کسی می‌توانست، در اوج حرمان و تنهایی دوران پرتنش ایران معاصر و در عصر رژه ایده‌ئولوژی‌های دلفریب زمانه، جلوی هوس و جاه‌طلبی‌های فردی خود را محکم بگیرد و تمام حیات خود را برای نجات یک فرهنگ، صرف تاسیس مکتبی ماندگار بنام وارلیق کند، مکتبی که نه خوشایند چپ‌های رنگارنگ بود و نه خوشایند راست‌های

شیک‌پوش. نه حوزه مذهب می‌دیدش و نه مدرسه روشنفکری. او دقیقا زمانی که می‌توانست بر صدر یکی از همین ایده‌ئولوژی‌های قدرتمند بنشیند، به تاسیس مکتب وارلیق می‌اندیشید. او ابراهیم قوم ما بود.

**چمران آذربایجان**

و هیئت بودن یک تراژدی است. تنها کسی می‌تواند این تراژدی را بفهمد که یک عمر برای «شماره یک» شدن و به قله رسیدن تلاش کند و همین که به قله می‌رسد بدون کوچک‌ترین بهره‌برداری از هروله تمام‌عیار خود، خویشتن خویش را برای اعتقاد خود تقدیم کند. ملموس‌ترین مثال این کارویژه قهرمانانه، مصطفی چمران بود همو که ناسا و فیزیک و یک عمر جهاد علمی را وانهاد و به سوی آرمان خود رفت. بدون این‌که بخواهیم محتوای اندیشه هیئت و چمران را مقایسه کنیم و در سودای همانندسازی باشیم، باید بگوییم، تصمیم و جسارت این دو مرد بزرگ، بسیار به هم شبیه است. هیئت در وقف ذهن دانشور و جان اندیشمند خود به آرمانی بزرگ، مثل چمران عمل کرد. او تمام کارت‌های اعتباری خود را برای مکتب رهایی هزینه کرد. او بعدها گفت مدت‌های طولانی تنها برای این طبابت می‌کردم که هزینه‌های نشریه را درآورم.



**تنها در برابر تئوری دروغ**

و جواد هیئت الهه خوفِ قوم‌گرایانِ پهلویست بود. نابودی هیئت آرزوی کسانی بود که بنام علم، دروغ می‌نوشتند و بنام وطن، هراس می‌سرشتند. هئیت یک تنه در برابر همه دنیای آنان ایستاده بود. او در اوج رژه اندیشه‌های پهلوی، همزمان از ایرانیت و ترکیت مردم آذربایجان می‌کرد. او خود را ایرانی‌تر از مدعیان دروغین ایران می‌دانست. او شجاعت این را داشت که بدون ادعاهای دروغین، همزمان از ایران و هویت ترکی آذربایجان دفاع کند. مناظره مکتوب جواد هئیت با یکی از همین مدعیان، این‌قدر ادامه یافت که یکی از شخصیت‌های طراز اول سیاسی وقت وادار به ورود شد و به‌طور دوستانه، هیئت را توصیه به توقف دفاع کرد. هیئت به تنهایی، ظلم نظام آکادمیک را به زانو درآورد. در زمانه‌ای که دانشِ تئوریسین‌های پهلویسم، مهم‌ترین ابزار انکار حقوق اقوام شده بود، هئیت به‌تنهایی با اندوخته‌های سرشار خود، توانست نظام سلطه شرق‌شناسانه اندیشمندان دایره‌المعارف‌نشینِ پهلویست را به چالش بکشد. کارویژه بزرگ هیئت همین بود. او بر سه‌گانه «قدرت، دانش، مشروعیتِ» قوم‌گرایان خط سرخ تردید کشید.

**فراموش‌شدن هیئت، تراژدی است**

تراژدی هیئت بودن در این است که یک عمر برای قلب و کلیه مردمان سرزمینت جان بسوزانی و آنگاه حتی امکان دفن پیکرت در وطنت ایجاد نشود. ایران، کشور بزرگداشت‌ها است. انسان ایرانی علاقمند است از هر که بر کوی خود دیده، قهرمان بسازد او حتی کوتوله‌ها را نیز در قامت اسطوره سروده است. در این میان اما، هرگز در برابر اسطوره واقعی آذربایجان، سودای سرودن نکرد. ایران به زودی فراموش کرد که این دانشمند بزرگ چه‌سان، با زبردستی تمام، قلب و جان ایرانیان فارس و کرد و ترک و بلوچ و عرب و لر و گیلک و مازنی و ... را حفظ می‌کرد. ایرانیان اما او را حتی به عنوان یک پزشک خلاق و بااخلاق نیز نسرودند اما همینان برای کوتوله‌های زیادی مجسمه ساخته و می‌سازند.

**ابرمردی از نسل اسطوره‌ها**

دهه بیست را دهه ظهور اسطوره‌ها خوانده‌اند، اسطوره‌هایی که برای چندین دهه متمادی، یگانه دوران جامعه خود شدند. دقیقا زمانی که تک تک چهره‌های آن دوران پرشکوه درگذشتند، عصر متوسطان آغاز شد. دیگر نه روحانیونی به قامت آیت‌الله خمینی قد می‌کشد و نه ادیبانی به بلندای هدایت و نه روشنفکرانی به بزرگی شریعتی و نه فیلسوفانی به قامت آشتیانی و نه خوانندگانی به زیبایی شجریان و نه مبارزانی به مقیاس گلسرخی و نه سیاستمدارانی به فراست بازرگان. یک حقیقت تلخ را باید بپذیریم، عصر اسطوره‌ها پایان یافته و شاید دیگر حالاحالاها تکرار نشود و پروفسور دکتر جواد هیئت از نسل همان اسطوره‌های تکرارنشدنی است، اسطوره‌ای که حیات پرفروغش تا دهه نود تداوم یافت، راست‌قامتی از جنس تلاش و نبوغ و فرهنگ و اندیشه و اخلاق که بیش از ۷۰ سال برای جسم و جان ملت خود بی‌وقفه تلاش کرد.



**هیئت را باید نوشت، نسل آینده او را باور نخواهد کرد**

جواد هیئت، ابرمرد بود، ابرمردی که شاید زمانی دیگر هرگز چنین مردی نیاید. شاید نسل‌های آینده زندگی او را بخوانند و راه انکار بگیرند و بگویند وجود چنین موجودی امکان ندارد. نسل آینده خواهند گفت، جواد هیئت برساخته ذهن آرمان‌گرای فعالان آذربایجانی است چنین فردی به این قامت وجود نداشته است. نسل آینده قطعا ابرمرد ما را باور نخواهد کرد. حق با آنان است، اسطوره‌ها را نمی‌توان باور کرد. برای مومن‌کردن «نسل تردید» باید «هیئت» را نوشت. تا دیر نشده و تا اسطوره از یاد نرفته، باید به سرایش هیئت پرداخت. برای معرفی او یک زندگینامه کم است، اسطوره بی‌نظیر آذربایجان را باید در قالب چندین فیلم، نمایش، رمان، شعر، خاطره، مستند و زندگینامه و... معرفی کرد.

**الگوی کلاسیک انسان آذربایجانی**

این اسطوره بزرگ، باید الگوی کلاسیک فعالیت‌های فرهنگی و مدنی جوانان آذربایجان باشد. مردی که هرگز تنبلی نکرد، هرگز نیایستاد، هرگز راه خود را گم نکرد، هرگز از راه درست منحرف نشد، هرگز اخلاق را فرونهاد و هرگز دست از خدمت برنداشت. ۷۰ سال جهاد صادقانه او، آذربایجان را بیمه کرد. اینک آذربایجان باید بنام پدر معنوی‌اش بلند شود و برای تعظیم به انسانیت و فرهنگ و اخلاق و آزادی راه بلند او را ادامه دهد.

به‌راستی که هیئت‌شدن، هیئت‌بودن، هیئت‌ماندن و هیئت‌مردن، چقدر سخت، چقدر دردناک، چقدر تراژیک و چقدر «ضروری» و چقدر «حیاتی» است... . ما برای «سعادت انسان آذربایجانی» راهی جز «رنج کشیدن»، راهی جز نواختن این سمفونی تراژیک و راهی جز «هئیت‌شدن» نداریم.